

متن پرسش

سلام استاد: بنده در حال گذراندن فصوص با صوت های آیت الله رضائی هستم. بنده نصوص قونوی و تمهید القواعد را با صوت های ایشان گذراندم. ایشان در خصوص اعیان ثابته نظری دارند تحت عنوان نظریه ذوات. ایشان یک اعیان بعد اسماء و یک اعیان قبل اسماء قائل اند. و معتقدند به اینکه اگر اعیان ثوابت در حضرت علمیه و تعیین ثانی بدین نحو و به این شکل و چینش تکرر یافتند و تفصیل پیدا کردند زیر سر اعیان قبل اسماء ست، اعیان قبل اسماء را همان ذوات می دانند که یک چنین مشخصاتی برای آنها قائل هستند از جمله اینکه این اعیان قبل اسماء: نه موجودند و نه معدوم، مجعول نیستند، امکان محض اند، قابل تعقل هستند، قابلیت محضه اند و سپس بر این باورند که تمام آن چیزی که در عالم رخ می دهد همه زیر سر این اعیان ست و کراراً می فرمایند که اگر امورعالم این گونه می شود به پای خدا نیندازید خدا فقط به این امور وجود می دهند این امور همان گونه که هستند محقق می شود و یا به قول معروف اعیان و امور همان گونه که هستند، هستند، می باشند و خواهند بود. البته بحث جبر رخ نمی دهد چون بحث جبر را هم حل می کنند. این جنس حرف را هم استاد امینی نژاد در کتاب حکمت عرفانی بیان می کند و می گوید شما تصور کنید که وارد یک اتاق تاریک می شود همه ی وسایل در سر جای خودشان چیده شده ست و شما فقط کلید را می زنید و نور وجود به اینها می دهید و از عالم نهران و پنهان به عالم عیان و آشکار می آورید. این توضیحاتی بود برای سوال ام: اگر این امور و ذوات مجعول نیستند، مسبوق به عدم نیستند و همه چیز زیر سر خود اعیان بوده ست و خداوند تنها کاری که می کند به این اعیان و ذوات وجود می دهد، بحث توکل، رضا، حسن ظنّ به خداوند و... خیلی از مقولات این جنسی که در عرفان عملی نسبت به خداوند مطرح می شود چگونه حل می شود؟ ما تا قبل از این مسبب الاسباب و علت العلل تمام افعال هستی را خداوند می دانستیم و جز او همه چیز را وهم و خیال و هیچ و پوچ می دانستیم و بر همین منوال روزگار می گذرانیم و با خدا عاشقانه خلوت می کردیم و زندگی می کردیم، اما با مطرح شدن این قضیه ی ذوات متوجه شدیم خداوند متناسب با همین اعیان و قوابل ست که به صحنه می آید و به اعیان متناسب با خواسته ی ازلی شان وجود می دهد و لازمه ی این حرف ها این ست که سبب و علت تمام امور خود ما هستیم (منظور از لفظ خود عین ثابت و تقاضاهای ازلی مان ست نه خود عرفی و عوامانه)، پس توکل و رضا و... را چه کنیم؟ حقیقتاً بنده پس از پیگیری نظریه ذوات و اعیان در این گونه امور عرفان عملی ام دچار مشکل شده ام. بنده شاید نزدیک یک سال ست که پیرامون این نظریه تحقیق و فکر می کنم. اما نمی دانم چطور خداوند را همان طور زیبا و عاشق دوباره مثل قبل در دل ام

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. آری! امکان هر شیئی، ذاتی آن شیئی است و خداوند وجود یا خلقت آن شیئی را به آن شیئی می‌دهد. ۲. انسان از آن جهت که دارای ابعاد مختلفی در امکان وجودی‌اش هست، اختیار او ذاتی اوست و لذا با توسل به خداوند می‌تواند وجه امکانی خود را به طرف بُعد سعادت‌مندی‌اش بکشانند. عرایضی داشته‌ام که ذیلاً متن آن عرایض را خدمتتان ارسال می‌دارم: موفق باشید

پیامبران خدا و نظر به آغاز آنها

باسمه تعالی

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ

ما از رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» سخن می‌گوئیم ولی به حکم «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» سخنان‌مان در مورد همه پیامبران است.

۱. اصلی‌ترین کار رسولان خدا توجه بشریت است به آغاز آنها، یعنی آغاز هستی موجودات که همان حضرت حق است و آغاز انسان که وجه امکانی او یا عین ثابت‌ی او می‌باشد. زیرا از این طریق، تفکر اصیل به بشر عطا خواهد شد.

۲. پیامبران خدا متذکر شدند که خداوند خالق همه‌ی عالم است یعنی «وجود» و «بودن» هر موجودی را او داده است و در نتیجه خداوند، بودن محض و هستی مطلق می‌باشد و این اولین قدم در راستای تفکر است از آن جهت که تفکر مربوط به «وجود» است و آغاز آنها.

۳. پیامبران در مورد مخلوقات به خصوص انسان‌ها فرمودند خداوند با نظر به امکان بودن مخلوقات، آنها را خلق کرد و لذا حضرت موسی «علیه‌السلام» در تفسیر جایگاه نبوت خویش و برادرشان دو نکته را در میان آوردند که: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه/۵۰) یعنی اولاً: پروردگار ما خلقت هر موجودی را به آن موجود عطا می‌کند. ثانیاً: او را هدایت می‌نماید و در راستای هدایت خداوند است که پیامبران را می‌فرستد. ولی در نکته‌ی اول، معرفتی بس‌آغازین را متذکر شدند از آن جهت که می‌فرمایند خلقت هر مخلوقی را خداوند به آن مخلوق می‌دهد. یعنی از یک جهت خلقت آن مخلوق، مربوط به خودش است و خداوند یعنی آن بودن محض، مطابق آن خلقت، آن موجود را «وجود» می‌بخشد.

۴. در راستای معرفتِ آغازین برای هر مخلوق، در قرآن داریم: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس/۸۲) وقتی خداوند خواست موجودی را به وجود آورد در خطاب به آن می‌گوید: «بشو» و آن موجود می‌پذیرد که «بشود». یعنی قبل از آن که آن موجود، موجود شود؛ در علم خداوند امکان بودنش هست و خداوند مطابق آن امکان به آن موجود، وجود می‌دهد.

۵. راستی! اگر خداوند آغازکننده‌ی امکانِ هر موجودی بود، آن مخلوق حق نداشت از خداوند سؤال کند که چرا آن را آن‌چنان خلق کرده است؟ در حالی که: «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام/۱۴۹) برای خداوند حجت بالغه هست و آن‌چنان نیست که کسی بتواند حجتی در نفي حجت بالغه‌ی الهی داشته باشد.

۶. حال با توجه به مباحث فوق، به این فکر کنید که اگر کسی نحوه‌ی بودن خود را درست درک کند و متوجه باشد حضرت حق در راستای نحوه‌ی بودنِ او به او «وجود» می‌دهد؛ می‌یابد که تنها از طریق وجود خود با پروردگارش می‌تواند مرتبط شود و معنی روایت مشهور: «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» می‌رساند که راهِ هرکس به سوی پروردگارش، همان نحوه‌ی «بودن» اوست، و مأوایِ حقیقی هرکس، به‌سربردن در این نحوه بودن است.

۷. مشکل بشر از آن جا پیدا شد که به جای مأواگزیدن در نحوه‌ی بودن خود و از آن طریق با پروردگار عالم، مرتبط‌شدن؛ دل در بودن‌های دیگران انداخت و به مقایسه‌ها گرفتار شد و از بهترین مأوا و «بود» محروم گشت. در حالی که پیامبران خدا و به‌خصوص آخرین پیامبر به ما متذکر شدند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده/۱۰۵) ای مؤمنان! متوجه‌ی خودتان باشید که در آن صورت، انحرافِ بقیه وقتی شما در مسیر هدایت باشید، به شما ضرر نمی‌رساند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته